

شکل‌گیری اجتماع ملی (ملت) و دیالکتیکِ عاملیت و ساختار؛ به‌سوی یک نظریه جامعه‌شناختی در باب تغییرات اجتماعی کلان

حسین اکبری*

(تاریخ دریافت ۹۵/۰۱/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۶/۰۲/۰۵)

چکیده: تشکیل اجتماع ملی (ملت) به‌عنوان یک تغییر اجتماعی کلان، توجهات تجربی و نظری چندانی را در رشته جامعه‌شناسی ایجاد نکرده است و جامعه‌شناسان کمتر سعی در تبیین شکل‌گیری و تغییر این پدیده اجتماعی دارند. در حالی که تحولات جهانی نشان دهنده اهمیت روز افزون این پدیده در ساختار اجتماع جهانی است. به گونه‌ای که بسیاری از تحولات جاری در سطح جهانی کم و بیش به بحث تشکیل اجتماعات ملی، ماهیت و تغییر آن‌ها بر می‌گردد. بنابراین جامعه‌شناسی باید قادر باشد تا توضیحی نظری و تجربی برای این پدیده اجتماعی ارائه نماید. بر این اساس هدف مقاله حاضر ارائه یک الگوی نظری برای تغییرات اجتماعی کلان مانند شکل‌گیری اجتماع ملی بر اساس سنت جامعه‌شناسی است. برای نیل به این هدف با تکیه بر نظریات عاملیت و ساختار، چارچوبی برای بررسی روند تشکیل اجتماع ملی پیشنهاد شده است. بنابراین یک الگوی بازنمایی (نظریه ابزاری) وجودشناختی از عاملیت و ساختار ارائه شده و سعی شده است تا با استفاده از عناصر نظری این الگوی بازنمایی، قضایای نظری شکل‌گیری اجتماع ملی بر مبنای الگوی جامعه‌شناختی پیشنهاد شده، ارائه گردد.

مفاهیم کلیدی: اجتماع ملی، الگوی بازنمایی، ساختار، عاملیت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

H-Akbari@um.ac.ir

*. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه و طرح مساله^۱

اجتماع ملی (ملت)^۲ به عنوان پدیده‌ای چند وجهی هم تابع علل گوناگونی است و هم کم و کیف آن پیامدهای خاصی را برای دیگر پدیده‌های جامعه و اعضای آن در بر خواهد داشت. به عبارت دیگر اجتماع ملی به عنوان اجتماع اجتماعات در بردارنده خصوصیتی است که می‌تواند تأثیرات بسیاری بر تمامی اجزای جامعه داشته باشد و کم و کیف آن می‌تواند بر سایر اجزاء و حوزه‌های جامعه تأثیرگذار باشد. در این میان نکته‌ای که نباید از آن غافل شد این است که ماهیت اجتماع ملی به میزان زیادی به روند شکل‌گیری آن باز می‌گردد. این که اجتماع ملی چگونه ایجاد شده و پس از طی چه مراحل به کیفیت کنونی رسیده است می‌تواند ماهیت وجودی و تغییرات آینده آن را نشان دهد. این مسئله هنگامی نمود بیشتری می‌یابد که اجتماع ملی به عنوان پدیده‌ای پویا، که در طی زمان تغییرات شکلی و ماهوی خاصی را تجربه کرده و می‌کند نگریسته شود. بررسی ادبیات مرتبط با ملت یا اجتماع ملی نشان می‌دهد که طی سال‌های اخیر توجه به این حوزه تحقیقی افزایش قابل توجهی یافته است. یکی از دلایل این توجه روزافزون، چالش‌هایی است که اجتماع ملی با آن مواجه است. از آن جمله جهانی شدن و استقرار نظم نوین جهانی از یک سو و رشد جنبش‌های خودمختاری از سوی دیگر اجتماعات ملی را تهدید می‌کند، حتی برخی از محققان از مرگ ملت سخن می‌گویند. به عقیده بسیاری از پژوهشگران، نظم فراملی جدید که به طور ذاتی با دوره پست مدرن پیوند خورده (اسمیت ۲۰۰۷: ۱۶) باعث سپری شدن «عصر ملیت‌گرایی» و ورود به «عصر فراملی» شده است (جابلیش ۲۰۰۷: ۱۶۲). با این حال شواهد دیگری نشان دهنده رشد تفکرات مربوط به ملیت‌گرایی و تشدید جنبش‌های ملیت‌گرایی در سطح جهان است بررسی‌ها نشان می‌دهد که در ۱۹۶۰، ۶۱ گروه تقاضای خودمختاری بیشتر داشته‌اند، تعداد جنبش‌های تجزیه‌طلب فعال در سال ۱۹۷۰ به ۹۰، در ۱۹۸۰ به ۱۳۶، در ۱۹۹۰ به ۲۱۹ و در ۱۹۹۹ به ۲۶۱ رسیده است (زین، ۲۰۰۶: ۲۳۳). بررسی تحولات جهانی نشان می‌دهد که بسیاری از خشونت‌ها در کشورهای مختلف ناشی از مسأله ملیت‌گرایی و تشکیل ملت است. نمونه‌های این خشونت‌ها در جهان معاصر بسیار است. خشونت‌ها در یوگسلاوی سابق و نسل‌کشی مسلمانان در بوسنی، نسل‌کشی در رواندا و برونی، سیاست‌های تروریستی در ایرلند، رژیم صهیونیستی و سری‌لانکا. تنها

^۱. در نگارش مقاله حاضر، وامدار سنت نظری و دیدگاه‌های ارزشمند استاد گرامی ام‌دکتر مسعود چلبی هستیم.

^۲. در مطالعه حاضر ملت به‌عنوان اجتماع اجتماعات مترادف واژه اجتماع ملی در نظر گرفته شده است. همچنین با توجه به عدم تمایز مفهومی دقیق بین ملت و ملت-دولت در ادبیات این حوزه، از واژه ملت استفاده شده است. هر چند در بررسی دقیق بین ملت و ملت-دولت می‌توان تفاوت قائل شد ولی کاربرد کلی آن نشان می‌دهد که عموماً این واژه‌ها مترادف و به‌جای هم به‌کار رفته‌اند.

از ۱۹۸۳ در سری لانکا ۳۰ هزار تامیلی در جنگ‌های داخلی کشته شده‌اند. در حقیقت ملیت‌گرایی مهم‌ترین منبع تضاد و خشونت سیاسی در جهان است.

این امر به‌ویژه در کشورهایی مانند ایران که ماهیتی چند قومیتی دارند از اهمیت بیشتری برخوردار است. این جوامع که از مسیرهای کم و بیش متفاوت به مرحله تشکیل اجتماع ملی رسیده‌اند، با چالش‌های اساسی در حوزه ملت‌مندی برخوردار می‌باشند. بسیاری از این چالش‌ها ریشه در فرایندی است که این کشورها طی کرده و به مرحله حاضر رسیده‌اند. بنابراین درک وضعیت فعلی اجتماعات ملی نیازمند بررسی فرایند شکل‌گیری این اجتماعات و تدوین سازوکارهای نظری در ارتباط با این فرایند است. در ایران عمده مطالعات در ارتباط با هویت ملی، هویت ایرانی-اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی صورت گرفته است ولی مطالعاتی که شکل‌گیری اجتماعی ملی را به عنوان مقدمه شکل‌گیری هویت ملی بررسی نمایند انجام نشده است. در این زمینه خلا چارچوب‌های نظری بر پایه سنت‌های جامعه‌شناسی کاملاً نمایان است. در حقیقت به‌رغم این‌که جنس اجتماع ملی (ملت)، اجتماعی است، جامعه‌شناسان کمتر به بررسی ماهیت و روند شکل‌گیری آن پرداخته‌اند (مک‌کرون، ۲۰۰۷)، به‌گونه‌ای که بیش‌تر مطالعات در این حوزه به وسیله دانشمندان علوم سیاسی و مورخان انجام گرفته است (هینگ، ۲۰۰۵: ۱۶۳).

بررسی نظریه‌های مختلف در زمینه تشکیل اجتماع ملی نشان می‌دهد که طیف گسترده‌ای از متفکران از حوزه‌های تحقیقی مختلف به بررسی آن پرداخته‌اند. با این حال اجتماع ملی یا ملت توجه نظری چندانی را در میان جامعه‌شناسان به خود جلب نکرده است. در این زمینه وویاچیچ در مدخل جامعه‌شناسی در دایره‌المعارف ملیت‌گرایی چنین می‌نویسد:

مورخان، مردم‌شناسان و علمای سیاسی، هر کدام به دلایل خاص خود به بررسی سیر تکوین ایدئولوژی‌های ملی، فرهنگ‌ها و فرایندهای ملت‌سازی در کشورهای جدید به شیوه‌هایی عمیق‌تر از جامعه‌شناسان پرداخته‌اند. در واقع پیدا کردن مدخلی راجع به ملت‌ها و ملیت‌گرایی در یک فرهنگ معتبر جامعه‌شناسی تقریباً محال است. این حکم در مورد قومیت، نژاد یا درباره موضوع‌هایی چون انطباق و ادغام قومی که از محورهای اصلی مطالعات تجربی خصوصاً در جامعه‌شناسی آمریکا شده‌اند، صادق نیست (۱۳۸۷: ۳۴۲).

گردانا اوزلاک^۱ اشاره می‌کند که یکی از اندک نقاط توافق در میان نظریه‌پردازان ملت و ملیت‌گرایی این است که ملت یک پدیده اجتماعی است. از این رو نظریه اجتماعی باید قادر به ارائه نقطه شروعی برای مطالعه ملت باشد (۲۰۰۲: ۱۳۸).

^۱. Gordana Uzelac

اودن (۱۹۹۶) دلایل عدم توجه به اجتماع ملی و ملت به‌عنوان یک پدیده اجتماعی را چنین ذکر می‌کند: نخست؛ نقش ملیت‌گرایی در جنگ و در نژادپرستی که آن را به چیزی شیطانی^۱ تبدیل کرده بود. دومین؛ ملیت‌گرایی پدیده‌ای ثانویه و زودگذر و در حال افول دیده می‌شد و سومین؛ مشکلات ناشی از اصلاحات این پدیده بود. به طوری که اصطلاح ملت مثلاً با قومیت یکسان فرض می‌شد (۱۹۹۶: ۳۴۳).

علاوه بر دلایل فوق علت عدم توجه جامعه‌شناسان به پدیده ملت و نظریه‌پردازی درباره آن را می‌توان چنین ذکر کرد:

۱. عدم پرداختن پایه‌گذاران جامعه‌شناسی به مقوله ملت یا اجتماع جمعی به طور صریح و نیز عدم نظریه‌پردازی در این زمینه.
۲. پیوند واژه ملت با دولت در غرب و تسلط دیدگاه مدرنیستی به ملت پس از جنگ جهانی دوم و این که مقوله ملت بحثی مربوط به علوم سیاسی است تا جامعه‌شناسی.
۳. تسلط تمایز بین اجتماع و جامعه و عدم مفهوم‌پردازی در زمینه اجتماع ملی (ملت) در کار جامعه‌شناسان.

بنابراین با توجه به مباحث فوق و بررسی ادبیات مربوط به ملت، ملت‌سازی و ملیت‌گرایی باید گفت که رهیافت جامعه‌شناختی مستقلی در این حوزه شکل نگرفته است. این امر باعث شده است که بررسی اجتماع ملی از حیطه مطالعات اجتماعی دور بوده و جامعه‌شناسان تمایل اندکی برای بررسی آن داشته باشند. در حالی که بحث اجتماع ملی با توجه به تحولات چند سال اخیر مانند تحولات خاورمیانه از اهمیت اساسی برخوردار است. از این رو مقاله حاضر در پی ارائه رویکردی جامعه‌شناختی در بررسی اجتماع ملی (ملت) است. در این مطالعه سعی شده است با پرهیز از تک بعدی‌نگری و با نگاهی میان رشته‌ای، چارچوبی جامعه‌شناختی برای بررسی پدیده تشکیل اجتماعات ملی ارائه نماید.

اجتماع ملی؛ مفاهیم و دیدگاه‌ها

مفهوم اجتماع ملی در ادبیات عمدتاً با مفهوم ملت تشریح شده است. مفهوم ملت همانند بسیاری از مفاهیم حوزه علوم اجتماعی دارای تعاریف متعددی است تا جایی که متفکران این حوزه بر روی تعریف واحدی توافق ندارند، همچنان که استون واتسون^۲ ادعا می‌کند «نائل شدن به یک تعریف دقیق علمی از "ملت" غیرممکن است». او معتقد است «یک ملت هنگامی موجودیت می‌یابد

^۱ .Demonic

2 .Seton-Watson

که «تعداد قابل توجهی از مردم در اجتماع، خودشان را در شکل یک ملت ملاحظه نمایند» (تامیر، ۱۹۹۳: ۶۵)؛ کیتنر^۱ نیز معتقد است که مباحث درباره معیارهای ملت هرگز پایانی ندارد (۲۰۰۷: با این حال مک‌کرون اشاره می‌کند که سوال «ملت چیست؟»، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات ملیت‌گرایی دارد (۱۹۹۸: ۴). جیمز^۲ ملت را «یک اجتماع انتزاعی از بیگانگان - مردمی که هرگز یکدیگر را ملاقات نکرده‌اند - اما به عنوان یک اجتماع متمایز، ارتباط بنیادینی را در زمان، مکان و یا تخیل تجربه کرده‌اند» تعریف می‌کند (۲۰۰۶: ۳۲۲). مک‌کرون در کتاب *جامعه‌شناسی ملیت‌گرایی* معتقد است که «ملت» شبیه «طبقه اجتماعی» مقید به عمل اجتماعی^۳ است؛ همچنان‌که روگرز بروباکر^۴ نیز «ملت را یک مقوله از عمل^۵ و نه یک مقوله تحلیلی» می‌داند. به عقیده او:

برای درک ملت، ما مجبور به درک استفاده‌های عملی از مقوله ملت هستیم، روش‌هایی که می‌تواند در درک ساختار، در شکل دادن تفکر و تجربه، در سازمان دادن بحث و کنش سیاسی استفاده شود (مک‌کرون، ۱۹۹۸: ۳).

در جدول شماره ۱. برخی از تعاریف مربوط به اجتماع ملی (ملت) آورده شده است. بنابراین نظریه‌پردازان مختلف به شیوه‌های گوناگون واژه ملت را مفهوم سازی و تعریف کرده‌اند. داوا معتقد است که ما می‌توانیم تغییرات مفهوم ملت را در طول ۴۰۰ سال گذشته مشاهده کنیم که دو معنای ممکن را پیشنهاد می‌کند: نخست؛ ملت مترادف با قدرت و حاکمیت که در طبقه حاکم قرار دارد. دومین؛ ملت بعنوان تراکمی از افراد یکی شده به وسیله ارتباطات اجتماعی و نظام ارزشی مشترک. به عقیده او با ظهور حاکمیت عامه، معنای نخست اعتبار نظری‌اش را از دست داد و اکنون ملت برابر با مردم و جماعت جامعی^۶ در نظر گرفته می‌شود (۱۹۹۲: ۲۹).

1. Keitner
2. James
3. Social Praxis
4. Rogers Brubaker
5. Practice
6. Societal Collectivity

جدول شماره ۱. تعاریف اجتماع ملی (ملت)

تعریف	نظریه پرداز
ملت گروهی از مردم است که احساس می‌کنند به طور نسبی به یکدیگر مرتبط هستند. ملت بزرگترین گروهی است که می‌تواند وفاداری فردی را به دلیل احساس پیوندهای خویشاوندی، جلب نماید. (کانر، ۱۹۹۴ به نقل از هیرن، ۲۰۰۶: ۲۸، کانورسی، ۲۰۰۷: ۲۴، لیچنبرگ، ۱۹۹۹: ۱۸۵).	والکر کانر
اجتماعی از مردم است که اعضایش به وسیله حسی از همبستگی، به یک فرهنگ مشترک و آگاهی ملی به یکدیگر پیوند خورده‌اند (کیتر، ۲۰۰۷: ۱۷۶، تامیر، ۱۹۹۳: ۵۹-۶۰).	هوک استون-واتسون
ملت‌ها شکل گسترش یافته‌ای از گروه‌های خویشاوندی است (اسمیت، ۱۹۹۸: ۱۴۷).	پیتر ون دن برگ
ملت‌ها بسط روابط خویشاوندی و پیوندهای ازلی هستند که در یک اجتماع طی دوره‌های مختلف شکل گرفته و در دوره‌های خاصی به منصف ظهور می‌رسند. (آنتیاس و همکاران، ۱۹۹۳: ۱۲۸)	ادوارد شیلز
ملت اجتماع سیاسی متصور است که بالذات محدود و دارای حاکمیت تصور می‌شود. (اندرسون، ۱۹۹۱: ۶)	بندیک اندرسون
یک اجتماع بین طبقه‌ای نظامی که به شدت از سرنوشت جداگانه خود در مقابل نیروهای مسلط خارجی آگاه است (اسمیت، ۱۹۹۸: ۵۱).	تام نیرن
گروه مرتبط با یک سرزمین ویژه (هال، ۲۰۰۸: ۳).	مایکل هکتر
اجتماع گسترده بین طبقاتی که هویت قومی متمایز و تاریخش را تأیید و دارای دولت خود است. (اسمیت، ۱۹۹۸: ۸۰).	میشل مان
ملت یک اجتماع خود تعریف دارای نام است که در یک سرزمین تاریخی ساکن هستند و دارای اسطوره‌ها و خاطرات مشترک، یک فرهنگ عمومی و قوانین و آداب و رسوم مشترک برای همه اعضا هستند (کانر، ۲۰۰۵: ۴۰، ون دن برگ، ۲۰۰۵: ۲۱۵).	جان برولی و همچنین آنتونی اسمیت
جماعتی موجود در یک سرزمین دارای مرز مشخص که تحت نظام اداری واحدی به وسیله دستگاه دولتی داخلی و هم دیگر دولت‌ها نظارت می‌شود (اوزلاک و ایچیجو، ۲۰۰۵: ۱۱، کالهن، ۲۰۰۷: ۵۸).	آنتونی گیدنز
ملت از یک یا چند قومیت تشکیل شده که به طور طبیعی دارای ادبیات مخصوص خود، دارای هویت و خودمختاری سیاسی به عنوان یک مردم، همراه با کنترل بر یک سرزمین ویژه یا ادعای آن را داشته باشد (اوزلاک، ۲۰۰۲: ۳۷)	آدرین هاستینگز
اجتماعی از افراد است که دارای منشأ مشترک (واقعی یا تصویری)، سرنوشت و رموز فرهنگی مشترک و احساس مشترک می‌باشند و دارای انحصار نسبی منابع ارزشمند هستند و در ارتباط با سایر جوامع با استعانت از رموز فرهنگی مشترک در بستر تعاملات درون گروهی و بین گروهی، با کسب هویت جمعی دارای "ما"ی جمعی می‌شوند. (چلبی، ۱۳۸۰)	مسعود چلبی

بنابراین بررسی تعاریف مختلف از اجتماع ملی (ملت) نشان می‌دهد که وجه مشترک تعاریف ارائه شده، معنای دومی است که داوا اشاره می‌کند. با بررسی تعاریف مختلف از واژه ملت می‌توان تعریف زیر را ارائه کرد:

ملت اجتماعی از افراد است که (۱) دارای منشأ (واقعی یا تصویری)، سرشت و رموز فرهنگی مشترک بوده، (۲) در یک سرزمین تاریخی یا میهن ساکن هستند و به آن دلبستگی دارند، (۳) در ارتباط با سایر اجتماعات همجوار با استعانت از رموز فرهنگی مشترک در بستر تعاملات درون و برون‌گروهی با کسب هویت جمعی دارای "ما"ی جمعی شده، (۴) دارای حق تعیین سرنوشت و حقوق برابر شهروندی (۵) در قالب یک دولت مستقل داخلی باشند که حاکمیت قانون و استقلال اجتماع را (۶) در چارچوب مرزهای ملی تضمین نماید.

تعریف ارائه شده رویکردی ترکیبی با در نظر گرفتن مهمترین شروط مقوم تشکیل اجتماع ملی است. در حقیقت هم تعاریف فرهنگی و هم تعاریف سیاسی به تنهایی قادر به ارائه تعریفی جامع بر مبنای واقعیت‌های امروز جامعه بشری نیستند. آنچه در این بین اهمیت دارد آن چیزی است که میلر از آن تحت عنوان «باور» یاد می‌کند. این‌که اعضای یک جامعه خود را باور کنند که در ویژگی‌های مناسبی سهیم هستند (۱۳۸۳: ۲۹). قطعاً در نظام بین الملل هم توجه به عناصر فرهنگی مشترک و هم وجود دولتی مستقل در قالب یک سرزمین ملی می‌تواند حس ایجاد تمایز را ایجاد و یک اجتماعی ملی را شکل دهد.

الگوی بازنمایی (نظریه ابزاری) شکل‌گیری اجتماع ملی: یک پایه نظری

به منظور نائل آمدن به یک چارچوب نظری بر پایه سنت نظری جامعه‌شناسی برای تحلیل شکل‌گیری اجتماع ملی، اولین قدم تدوین یک الگوی بازنمایی (نظریه ابزاری)^۱ برای قالب بندی موضوع شکل‌گیری اجتماع ملی است. هر الگوی بازنمایی (الگوی نمایش)، به عنوان نقشه مفهومی، وسیله‌ای برای شناسایی قلمرو موضوع جهت رسیدن به یک هدف شناختی خاص (نفع معرفتی خاص) است. لذا ملاک ارزیابی الگوی بازنمایی صحت و سقم و یا قدرت پیش‌بینی یا تبیینی آن نیست، بلکه «فایده‌مندی شناختی» آن است. مطلوبیت (فایده‌مندی) یک الگوی بازنمایی بستگی به قابلیت استفاده از آن در حوزه‌ها و سطوح مختلف اجتماعی دارد. چنانچه یک الگوی نمایش بتواند راهنما و تنظیم‌کننده خوبی برای اندیشیدن و پژوهش در حوزه‌های اجتماعی مختلف اجتماعی

^۱. برای مطالعه چهار نمونه از الگوهای بازنمایی مراجعه شود به چلبی ۱۳۹۳

باشد و زمینه‌های لازم جهت تنظیم فکر و پژوهش برای تدوین قضایای تبیینی و پیش‌بینی‌کننده صحیح فراهم آورد، آن‌گاه الگوی مزبور حائز فایده‌مندی شناختی^۱ است (چلبی، ۱۳۹۳: ۳۷).
فراهم آوردن یک الگوی بازنمایی برای شکل‌گیری اجتماع ملی نیازمند این است که ما شکل‌گیری اجتماع ملی را به‌عنوان یک پدیده (عینیت) اجتماعی (اوزلاک، ۲۰۰۲: ۱۳۸) در نظر بگیریم. بررسی سنت جامعه‌شناسی کلاسیک دو الگوی بازنمایی کلی از شکل‌گیری اعیان اجتماعی را نشان می‌دهد؛ یکی رویکرد وبری که در آن اعیان اجتماعی به عنوان نتیجه‌ای (یا ساخته شده به وسیله) از رفتار نیت‌مند و معنی‌دار انسانی در نظر گرفته می‌شوند و رویکرد دوم رویکرد دورکیمی است که بر اساس آن اعیان اجتماعی نتیجه و تحت تاثیر واقعیت‌های اجتماعی بیرونی و الزوام‌آور است (باسکار، ۱۹۹۸: ۲۱۲).

مطابق با جانسون تقابل بین «ساختار اجتماعی» که رفتار را تعیین می‌کند، و توانایی افراد یا «عاملیت اجتماعی» در موجودیت آزادشان به منظور کنترل کنش‌هایشان، به آغاز جامعه‌شناسی بر می‌گردد (۲۰۱۰: ۱۲). این مساله را آرچر با عنوان "تلفیق"^۲ در نظریه جامعه‌شناسی مطرح می‌کند. به عقیده او:

این نوع نگاه به جامعه، نظریه‌پردازی تک بعدی را نشان می‌دهد. آنچه حول مباحث "فرد در مقابل جامعه" یا بیانات اخیرتر به عنوان مساله ساختار یا عاملیت مطرح می‌شود، تاکید بر یک بعد بوده است (۱۹۹۵: ۶).

بنابراین به عقیده آرچر در رویکرد اول ساختار عنصر بی اثر^۳ و وابسته است و در رویکرد دوم عاملیت تابع و از آن غفلت شده است. براین اساس دو شکل از نظریه‌سازی اجتماعی وجود دارد که او آن‌ها را مغالطه‌های تلفیق رو به بالا^۴ و تلفیق رو به پایین^۵ نامیده است (آرچر، ۱۹۹۵: ۳۳). فلیپ أبرامز^۶ نیز معتقد است که:

پاسخگویی به سوال عاملیت و ساختار بحثی مرکزی در میان جامعه‌شناسان است. این‌که آیا افراد به طور فعال جامعه را خلق می‌کنند یا تحت شرایط جامعه عمل می‌کنند، دو پاسخ به همراه داشته است. یک پاسخ اشاره به جامعه‌شناسی فردگرا، داوطلبانه‌گرا یا کنش‌دار و جامعه را شکل یافته از طریق کنش‌های اعضای جامعه در نظر می‌گیرد. پاسخ دیگر جامعه‌شناسی کل‌گرا،

1 . Cognitive Utility

2 . Conflation

3 . Iner

4 . Upwards Conflation

5 . Downwards Conflation

6 . Philip Abrams

جبرگرایانه یا ساختارگرایانه است که جامعه را به عنوان نظامی از روابط در نظر می‌گیرد که کنش‌های اعضاء جامعه را تعیین می‌کند (مک رایلند و تیلور، ۲۰۰۴: ۸۲).

یکی از مهمترین توسعه‌های نظریه اجتماعی اروپا حرکت به سمت یکپارچگی نظریات عاملیت و ساختار است (راین، ۲۰۰۵: ۵). در دهه ۱۹۸۰ بسیاری از دانشمندان اجتماعی به بحث در ارتباط با متروک کردن رهیافت‌های تک بعدی پرداختند و توجه‌شان را به انطباق رابطه بین عاملیت و ساختار معطوف نمودند (زاهل، ۲۰۰۷: ۳۳۵). به عقیده چلبی:

در حالی که در پایان دهه ۱۹۶۰ نظریه‌ها و پارادایم‌ها یکدیگر را به چالش دعوت می‌کردند، به تدریج از دهه ۱۹۷۰ نظریه‌ها و پارادایم‌ها یکدیگر را به همکاری دعوت نمودند. نتیجه چنین دعوتی و به تبع آن ترکیب و یکی‌سازی تئوریک را می‌توان در نظریه‌های چند بعدی جدید دید (چلبی، ۱۳۷۵: ۳۴).

اهمیت اتخاذ یک الگوی بازنمایی مناسب از رابطه عاملیت و ساختار در ترکیب‌بندی چارچوب جامعه‌شناختی در بررسی شکل‌گیری اجتماع ملی (ملت)، ناشی از درک صحیح مکانیزم‌های جاری در این پدیده اجتماعی است. قطعاً تنها با اتخاذ رویکردی جامع می‌توان به پایه نظری قوی برای یک چارچوب جامعه‌شناختی در ارتباط با شکل‌گیری اجتماع ملی (ملت) نائل شد.

بر این اساس، در الگوی بازنمایی برای بررسی شکل‌گیری اجتماع ملی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی با اخذ بصیرت از چلبی (۱۳۹۳) یک «الگوی علیت وجود شناختی اجتماعی» پیشنهاد می‌شود. علیت وجود شناختی اجتماعی ارائه شده مبتنی بر «فرض همزمانی» است. یعنی این‌که اعمال اجتماعی به تولید و بازتولید ساختارهای اجتماعی می‌پردازند و همزمان ساختارهای اجتماعی عاملیت (توانش) و تمایلات عاملین را بر کنش اجتماعی تجهیز، ترغیب و تحدید می‌نمایند (چلبی، ۱۳۹۳: ۳۹).

الگوی بازنمایی پیشنهاد شده برای تشکیل اجتماع ملی بر این فرض اساسی استوار است که شکل‌گیری اجتماع ملی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی برآیندی از رابطه همزیگری عاملیت^۱ و ساختار است. در رابطه با مفهوم سازی رابطه عاملیت و ساختار ادبیات نظری غنی در جامعه ایجاد شده است و نظریه پردازان مختلفی مانند گیدنز، آرچر، هابرماس، بوردیو^۲ سعی در مفهوم سازی و نشان دادن سازوکارهای فیما بین این دو شده‌اند. گیدنز اشاره می‌کند که عاملیت و ساختار نمی‌توانند و نباید به

^۱ در این‌جا باید اشاره شود که در این نوشته منظور از عاملیت هم عاملیت‌های فردی و هم عاملیت‌های جمعی است.

^۲ علی‌رغم شباهت‌های اصطلاحی بین این نظریه‌پردازان تفاوت‌های اساسی در نوع مفهوم پردازی آن‌ها از دو اصلاح عاملیت و ساختار وجود دارد. (برای مطالعه تفاوت‌های عمده در متون عاملیت و ساختار مراجعه شود به ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۲۳-۷۲۴) بنابراین در مطالعه حاضر با توجه به نوع نگاه نظری و مبنایی، نظریاتی بیشتر به عنوان تائید نظری مورد استفاده قرار می‌گیرند که در وجه عاملیتی، عامل را به عنوان کنشگری فعال در نظر می‌گیرند.

عنوان نیروهای منفک دیده شوند، بلکه باید به عنوان یک دوگانگی موجود در یک رابطه دیالکتیکی با یکدیگر در نظر گرفته شوند. این دو غیر قابل مشاهده‌اند و در همه اشکال فعالیت انسانی با یکدیگر حضور دارند (راین، ۲۰۰۵: ۵). گیدنز در مفهوم سازی خود از این رابطه دو فرض را در نظر می‌گیرد: نخست؛ این‌که او بر آن است که همهٔ امور اجتماعی از اعمال عاملانی آگاه سرچشمه می‌گیرد. دومین؛ به تعبیر خود او این است که «قلمرو عامل انسانی محدود شده است» (همیلتون، ۱۳۸۵: ۱۰۷). نظریه رئالیست اجتماعی^۱ آرچر نیز رابطه بین ساختار، فرهنگ و عاملیت را بررسی می‌کند (اوزلاک، ۲۰۰۲: ۱۳۹). به عقیده او مساله عاملیت و ساختار به حق موضوع اصلی نظریه اجتماعی مدرن به شمار می‌آید (به نقل از ریتزر، ۱۳۹۳: ۶۹۴). آرچر با انتقاد از دیدگاه‌های تک بعدی با ارائه مفهوم دوگانگی تحلیلی^۲ در پی ترکیب عاملیت و ساختار است (۱۹۹۵: ۶۶). بر اساس دوگانگی تحلیلی، جهان اجتماعی از ساختار، فرهنگ و عاملیت ساخته شده که به‌لایه‌های متفاوتی از واقعیت اجتماعی تعلق دارند. هر گونه تقلیل یکی به دیگری یا حذف یکی از آن‌ها مانع کشف اثر متقابل بین آن‌ها می‌شود^۳ (اوزلاک، ۲۰۰۲: ۱۴۰). پیروردیو نیز از نظریه پردازانی است که هدف نظری خود را فائق آمدن بر تضاد عین‌گرایی و ذهن‌گرایی قرار داده است. او طرفدار موضعی ساختارگرا بدون چشم پوشی از عامل است. بوردیو بر رابطه دیالکتیکی بین ساختارهای عینی و پدیده‌های ذهنی تکیه می‌کند:

از یک طرف ساختارهای عینی... بنیادی برای ... بازنمایی‌ها تشکیل می‌دهند و محدودیت‌های ساختاری را که بر تعامل تحمیل می‌شود به وجود می‌آورند. اما از طرف دیگر این بازنمایی‌ها را باید به حساب آورد خاصه اگر در پی تبیین مبارزات روزانه فردی و جمعی باشیم که مدعی دگرگون کردن این ساختارها یا حفظ آن‌ها هستند (بوردیو، ۱۹۸۹ به نقل از ریتزر ۱۳۹۳: ۷۰۳)

هابرماس در بحث "استعمار جهان زیست" به رابطه بین عاملیت و ساختار می‌پردازد. او در مباحث‌اش دربارهٔ جهان زیست است که به عاملیت توجه دارد و به ساختار هم اساساً در اندیشه‌هایش دربارهٔ جهان اجتماعی، نیرویی که جهان زیست را به صورت مستعمره در می‌آورد، می‌پردازد. او تصریح می‌کند که «من طرفدار این طرح اکتشافی‌ام که جامعه را پدیده‌ای بینیم که

1 . Realist Social Theory

2 . Analytical Dualism

^۳ . تفاوت در نظریه گیدنز و آرچر را می‌توان در نقطه اتکای آن‌ها جست و جو کرد. در حالی که گیدنز وزن بیشتری به عاملین اجتماعی می‌دهد، نقطه شروع تحلیل آرچر ساختار اجتماعی است. در نظریه ساختمندی گیدنز عاملیت انسانی نقش محوری دارد (بارنز، ۲۰۰۰: ۲۶).

در جریان تکامل اجتماعی هم به مثابه نظام و هم به مثابه جهان زندگی افتراق پیدا می‌کند» (هابرماس ۱۹۸۷ به نقل از ریتزر ۱۳۹۳: ۷۲۰).

بر همین اساس چلبی در پاسخ به این سوال که عامل تغییر در سیر زمان چیست؟ معتقد است که: جهت علی روابط بین جزء و کل نه از جزء به کل (فردگرایی روش شناختی) و نه از کل به جزء (کل‌گرایی روش شناختی) است، بلکه جهت علی‌الاصول دو طرفه است. البته میزان قدرت علی در دو جهت متقابل (در هر وجه) در هر نظام تجربی نه ضرورتاً برابر و نه ثابت است (۱۳۷۵: ۳۱۳). بنابراین می‌توان این فرض وجودشناختی را در ارتباط با تشکیل اجتماع ملی در قالب قضیه زیر خلاصه کرد:

قضیه ۱: تشکیل اجتماع ملی به عنوان یک پدیده اجتماعی، برابندی از رابطه عاملیت‌های فردی/جمعی و ساختار اجتماعی است؛

عاملیت فعالیت‌های نیتمند را منعکس می‌کند که به وسیله آن افراد در جست‌وجوی ارضای نیازها و اهدافشان هستند در حالی که ساختار به قواعد و منابع از پیش موجود اشاره دارد که در چنین کنش‌هایی به کار گرفته می‌شود (جانسون، ۲۰۱۰: ۴۶۱). در یک معنا ساختار اجتماعی «شکل» و «الگویی» است که بعضی افعال را برای برخی کنشگران ترغیب و تجهیز می‌کند و یا کلاً برای کنش فراخنا مهیا می‌کند و همزمان بعضی افعال را تحدید می‌نماید و یا مقید می‌سازد و برخی را از انجام آنها باز می‌دارد و یا کلاً موجب تنگنا می‌شود (چلبی، ۱۳۹۳: ۳۹). بر این اساس ساخت اجتماعی برای تشکیل اجتماع ملی همزمان تواناساز و محدود کننده است. گرچه میزان این دو و نسبت یکی به دیگری در هر ساختی متفاوت است. به عقیده چلبی عناصر اصلی تواناساز ساخت عبارتند از: ابزارشناسی، معرفت‌ابزاری، روابط ابزاری و ابزارها. عناصر ساختی مذکور کنشگر فردی و جمعی را در عرصه‌های گوناگون به منظور شکل‌گیری پایه‌های اجتماع ملی توانا می‌سازند. عناصر اصلی محدودکننده ساخت نیز عبارتند از: هنجار اجتماعی، تکلیف‌شناسی، روابط اظهاری و مضایق. این عناصر ساختاری عمدتاً رفتار و سلوک کنشگر فردی و جمعی را در عرصه‌های گوناگون تحدید و تنظیم می‌کنند (۱۳۷۵: ۲۵۶). بنابراین اگر آن‌چنان که آرچر اشاره می‌کند عناصر ساختاری از پیش موجود نقش اساسی در روند تولید و بازتولید اجتماعی دارند (۱۹۹۵) بنابراین ماهیت و ترکیب عناصر موجود در ساختارهای مختلف در روند شکل‌گیری اجتماع ملی بسیار مهم است. بنابراین

قضیه ۲: عناصر ساختاری جامعه می‌تواند قدرت عاملیتی کنشگران اجتماعی را در تشکیل اجتماع ملی تقویت یا محدود کند. بنابراین برخی از ساختارهای اجتماعی برای تشکیل اجتماع ملی (ملت) مناسب‌تر از برخی دیگرند. در برخی از ساختارها نیز با توجه به ضریب محدود کنندگی بیشتر، عاملان اجتماعی قادر به تشکیل اجتماع ملی نیستند؛

قضیه ۳: کیفیت عناصر ساختاری اصلی تشکیل اجتماع ملی (شروط مقوم) در تمام جوامع کم و بیش با توجه به وضعیت ساختاری ناشی از روند تاریخی آن متفاوت است و بنابراین ضریب تاثیرگذاری این عناصر ساختاری در جوامع مختلف متفاوت است؛

بر اساس دو قضیه فوق، شکل‌گیری اجتماع ملی نیازمند عناصر ساختاری خاصی است تا بتواند بستر عاملیتی لازم جهت استقرار اجتماع ملی را فراهم آورد. بر اساس این قضیه می‌توان تفاوت در روند شکل‌گیری اجتماعات ملی را به تفاوت در شرایط ساختاری آن‌ها مرتبط دانست. برخی از ساختارهای اجتماعی بالقوه توان بیشتری برای استقرار و شکل‌گیری اجتماع ملی دارند و برخی توان کمتری دارند. در این‌جا این امر با عنوان "توانش ساختاری" در روند شکل‌گیری هر پدیده اجتماعی مانند اجتماع ملی معرفی می‌شود. ضریب توانش ساختاری، به عناصر ساختاری آن و نوع آرایش هندسی آن‌ها، که ماهیتی تاریخی دارند مربوط است. در حقیقت بر اساس رهیافت‌های مرتبط با ساختارگرایی اجتماعی^۱ آرایش هندسی عناصر ساختاری، ماهیت ساختار را تعیین می‌کند. این امر هم مربوط به عناصر و هم نوع چینش آن‌ها در فضای چند بعدی اجتماعی است. بنابراین ساختارهای مفروض همیشه پیش از کنش‌های عاملان وجود دارد و کنش در داخل و به‌وسیله آن رخ می‌دهد. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که هر ساختاری برای شکل‌گیری اجتماع ملی مناسب نیست.

قضیه ۴: جامعه باید دارای عناصر ساختاری پیشین مناسب جهت کاربست آن توسط کنشگران (فردی و جمعی) برای تشکیل اجتماع ملی باشد. ساختار پیشین جامعه قبل از دوره تشکیل اجتماع ملی باید حاوی عناصر لازم برای عملکرد عاملان در ایجاد اجتماع ملی باشد؛

قضیه ۵: اگر جامعه‌ای فاقد عناصر ساختاری مناسب از پیش موجود برای تشکیل اجتماع ملی باشد، عاملان اجتماعی توان بسیج همگانی جهت تشکیل اجتماع ملی قوی را ندارند و روند تشکیل اجتماع ملی با چالش‌های بسیاری همراه است؛

این قضیه نشان می‌دهد که ضریب "ملت بودن" یا Nationness در هر جامعه‌ای تا حد زیادی به ماهیت عناصر ساختاری از پیش موجود در جامعه بر می‌گردد. برخی ساختارها برای شکل‌گیری اجتماع ملی مناسب‌ترند و برخی برای شکل‌گیری اجتماع ملی نامناسب هستند. بدون وجود عناصر ساختاری و آرایش هندسی مناسب عناصر، در فضای اجتماعی، امکان ایجاد اجتماع ملی با درجه عضویت بالا تقریباً غیر ممکن است. در حقیقت نوع نگاه به شکل‌گیری اجتماع ملی به‌صورت درجه‌ای است نه صفر و یک. در این رویکرد جوامع مختلف به درجات متفاوت حائز صفت ملت‌مندی

^۱ . Social Structuralism

می‌باشند. این نوع نگاه نشان می‌دهد که آرایش‌های مختلف ساختاری و عاملیتی می‌تواند جوامع را به درجات متفاوتی به مرحله شکل‌گیری اجتماع ملی برساند.

بنابراین بر اساس الگوی بازنمایی مد نظر مقاله حاضر، می‌توان گفت که شکل‌گیری اجتماع ملی در وهله اول مرتبط با زمینه‌ها و بسترهای ساختاری است که کنشگران اجتماعی باید در آن کنش نمایند و در وهله دوم به ماهیت کنشگران اجتماعی بر می‌گردد که خود به نوعی محصول ساختار اجتماعی در فرایندی تاریخی‌اند.

برای گیدنز مفهوم عاملیت شامل نیت افراد به‌علاوه دانش‌شان از چگونگی کارهای جهان اجتماعی و چگونگی مشارکت در آن به عنوان یک عضو شایسته است. به عنوان عاملان، انسان‌ها توانایی یا قدرت ایجاد تفاوت در جهان از طریق کنش‌هایشان را دارند. این توانایی دخالت در جریان حوادث در ساختن چیزهایی که اتفاق می‌افتد، در زندگی روزمره به طور ضمنی درک می‌شود. (جانسون، ۲۰۱۰: ۴۶۵). به عقیده او این عاملان اجتماعی هستند که از طریق به‌کارگیری ساختارها، آن‌ها را در زمان و مکان تولید و بازتولید می‌کنند (همان: ۴۶۲). بنابراین ساختارها هم وسیله و هم نتیجه فعالیت آگاهانه عاملین اجتماعی است (مانیکاس، ۲۰۰۶: ۶۰).

آرچر نیز تولید/ بازتولید اجتماعی را با دو اصطلاح مورفوژنیز و مورفوستیسز نشان می‌دهد. چرخه مورفوژنتیک^۱ روندی که یک سیستم، وضعیت یا ساختار به عنوان نتیجه‌ای از تعاملات اجتماعی بسط یافته یا تغییر کرده است، که او این روند را مورفوژنسیز^۲ تعریف کرده است. بر عکس، او روندی را که در آن مبادلات مجموعه نظام- محیط^۳ تمایل به حفظ و نگه‌داشت شکلی مفروض از نظام، سازمان یا وضعیت دارد، مورفوستاسیز^۴ تعریف کرده است (آرچر، ۱۹۹۵: ۱۶۵، همچنین ببینید اوزلاک، ۲۰۰۲: ۱۴۱، راین، ۲۰۰۵: ۵).

- 1 . Morphogenetic Circle
- 2 . Morphogenesis
- 3 . Complex System–Environmental Exchanges
- 4 . Morphostasis

شرایط	
ساختاری	
$T1$	
تعامل	
اجتماعی	
$T2$	$T3$
(مورفونیز)	بسط ساختاری
(شکل‌گیری اجتماع ملی)	
$T4$ بازتولید	
ساختاری	(مورفوستیسز)
ساختار	(بازتولید ساختار)
(پیشین)	

مدل شماره ۱. چرخه اصلی مورفونسیز/مورفوستاسیز ساختار

منبع: (آرچر، ۱۹۹۵: ۱۵۷)

بنابراین کنشگران اجتماعی از طریق اعمال عاملیت، هم قادر به ایجاد تغییر در جامعه و ایجاد اشکال اجتماعی جدید هستند و هم قادر به بازتولید ساختار قبلی، بدون تغییر خاص. بر این اساس قضیه ۶: عاملان اجتماعی در هر جامعه‌ای دو دسته‌اند، دسته‌ای خواهان یا قادر به ایجاد تغییر اجتماعی در جامعه و تشکیل اجتماع ملی هستند و دسته دیگر خواهان یا قادر به بازتولید ساخت قبلی و عدم تشکیل اجتماع ملی هستند. بنابراین در هر جامعه در روند تشکیل اجتماع ملی، دسته‌ای از عاملیت‌ها در جهت تشکیل اجتماع ملی و دسته دیگر در جهت بازتولید ساخت قبلی بر اساس نظام حکومتی سنتی جامعه عمل می‌کنند؛

در حقیقت نوع "کردارهای اجتماعی" مسلط هر دوره زمانی و مکانی ناشی از تعادل عملکرد این دو دسته از عاملین اجتماعی است. بنابراین در الگوی بازنمایی پیشنهادی، ساختار در هر دوره زمانی و مکانی خاص دارای ضریب تواناسازی و محدودکنندگی متفاوت برای کنشگران مختلف است. این امر به عنوان "اپیزود تعادل" نامیده می‌شود. مقصود از اپیزود تعادل، نحوه برقراری تعادل در ضریب تواناسازی و محدودکنندگی ساختار برای هر دسته از عاملین اجتماعی در یک دوره زمانی مفروض است. در این دیدگاه ساختار در هر دوره زمانی و مکانی برای دسته‌ای از عاملین تواناساز و برای دسته‌ای دیگر محدودکننده است. بنابراین ساختار همیشه همزمان حائز صفت تواناسازی و

محدودکنندگی است. در حقیقت ساختار همیشه دارای "منافع ساختاری" خاص برای دسته‌ای از عاملین اجتماع است که خواهان حفظ آن هستند. در روند تشکیل اجتماع ملی نیز دسته‌ای از کنشگران اجتماعی دارای منافع ساختاری در حفظ نظام موجود می‌باشند و دسته‌ای از عاملین، نفع ساختاری خود را در تغییر وضعیت موجود و شکل‌گیری اجتماع ملی می‌دانند. بر این اساس قضیه ۷: تمایل به حفظ ساختار موجود یا تغییر ساختاری و ایجاد اجتماع ملی به ماهیت و درجه منافع ساختاری برای هر گروه از عاملین اجتماعی در هر جامعه‌ای بستگی دارد.

در حقیقت بر اساس الگوی بازنمایی وجود شناختی ارائه شده عامل شکل‌گیری اجتماع ملی، عاملین اجتماعی هستند. البته عاملینی که در یک ساختار مفروض عمل کرده و ماهیت این ساختار بر قدرت عاملیت آن‌ها در شکل‌دهی یا جلوگیری از شکل‌گیری اجتماع ملی تاثیر اساسی دارد. این امر با نظر آرچر که معتقد است عاملیت همیشه در بعضی ساختارهای مفروض عمل می‌کند، همچنین ساختار ضرورتاً پیش از^۱ کنش (هایی) که آن‌را تغییر می‌دهد، وجود دارد و بسط ساختاری ضرورتاً پس از^۲ این کنش‌هاست (۱۹۹۵: ۷۶)، سازگار است. ساختارها به عنوان خاصیت‌های برایندی قابل تقلیل به اقدامات کنشگران معاصر نیستند، بلکه آن‌ها از کنش‌های تاریخی که آن‌ها را ایجاد کرده ظاهر شده‌اند و بنابراین زمینه‌ای برای عاملیت اخیر فراهم می‌سازند (همان: ۱۳۹). آرچر این روند را چرخه مورفوننتیک^۳ نامیده است. هر چند به عقیده گیدنز نیز همزمان، بسیاری از جنبه‌های محیط مادی و اجتماعی، فراسوی درک و کنترل انسانی وجود دارد. ... با این حال علی‌رغم این محدودیت‌ها، انسان‌ها قادر به مشارکت در یک روند پویای مداوم در ساخت جهان اجتماعی‌شان هستند (جانسون، ۲۰۱۰: ۴۶۵). بنابراین با این‌که عاملین انسانی خود ساختارهای اجتماعی را از طریق نوع آرایش ساختاری خاصی ایجاد کرده‌اند ولی ساختار اجتماعی با موجودیتی نسبتاً قائم به خود، بستر فعالیت عاملین اجتماعی را فراهم می‌آورد. مسیر حرکت جامعه در جهت تولید یا بازتولید خود وابسته به نوع کنش‌هایی است که برایندی از رابطه بین عاملین اجتماعی و ساختار اجتماعی بروز پیدا می‌کند. در حقیقت توانش ساختاری برای هر دسته از عاملین اجتماعی در هر اپیزود تعادل ماهیت نوع تغییر را مشخص می‌کند. بنابراین

قضیه ۸: جوامع مختلف دارای الگوهای مختلفی از تشکیل اجتماع ملی هستند. زیرا ماهیت عناصر ساختاری از پیش موجود (با منشأ داخلی یا خارجی) و کیفیت عاملان موجود در هر جامعه‌ای متفاوت است. بنابراین جوامع مختلف از مسیرهای کم و بیش مختلفی روند تشکیل اجتماع ملی را

1. Pre-Dates
2. Post-Dates
3. Morphogenetic Circle

طی می‌کنند. البته در جوامعی که دارای اشتراکات ساختاری و شباهت‌های عملکردی عاملیتی هستند، الگو تشکیل اجتماع ملی، کم و بیش می‌تواند مشابه باشد؛

در این زمینه چلبی با تمایز قائل شدن بین دو نوع کنش عاملیتی، روند تولید/بازتولید اجتماعی را بسط می‌دهد. او در مفهوم سازی کنش دو نوع کنش یعنی کنش ابزاری و سنتی را مورد توجه قرار می‌دهد. به عقیده او کنش ابزاری، موتور تغییر و حرکت مورفوننتیک ساخت اجتماعی است و کنش سنتی عامل حفظ و بازتولید ساخت اجتماعی در خلال زمان است. به عقیده چلبی ساخت اجتماعی و کنش سنتی هر دو دارای ضریب تاریخی‌اند. در حالی که کنش سنتی معنی را از گذشته اخذ می‌نماید و نگاه به گذشته دارد، نگاه کنش ابزاری اساساً به آینده است و معنی را در آینده می‌جوید (۱۳۷۵: ۲۵۶). به عقیده چلبی در کنش سنتی، کنشگر با مراجعه به گذشته و درونی کردن آن، از سروفاذاری، به تقلید، بازسازی پندار، کردار و ابزار گذشتگان می‌پردازد. چلبی به‌طور تحلیلی کنش سنتی را به چهار شکل عمده تجزیه می‌کند: درونی کردن، تقلید، وفاداری و مراجعه به گذشته (۱۳۷۵: ۲۵۷). مطابق با چلبی در کنش ابزاری، کنشگر ضمن محاسبه و هماهنگی قبلی دست به عمل و تجربه می‌زند. او به‌طور تحلیلی کنش ابزاری را به چهار شکل عمده تجزیه می‌کند: یادگیری، کار، هماهنگی و محاسبه (همان: ۲۵۷). بنابراین نسبت نیروهای درگیر در شکل‌گیری اجتماع ملی یا بازتولید ساختار اجتماعی پیشین یا آن‌چه چلبی به عنوان نسبت کنش ابزاری به کنش سنتی یاد می‌کند، ماهیت شکل‌گیری اجتماع ملی را مشخص می‌کند. هر چه نسبت کنش ابزاری به کنش سنتی بیشتر باشد، احتمال ایجاد اجتماع ملی در جامعه بیشتر خواهد بود و برعکس هر چه کنش سنتی در جامعه نسبت به کنش ابزاری بیشتر باشد، ساخت اجتماعی پیشین بازتولید و حفظ خواهد شد. براین اساس

قضیه ۹: این‌که کدام دسته از عاملیت‌ها در جامعه فعال‌تر باشند، به منابع و فرصت‌هایی که ساخت اجتماع در دسترس‌شان می‌گذارد و تمایل کنشگران به تغییر اجتماعی بستگی دارد. در ساختارهایی که دارای ضریب محدودکنندگی بالاتری برای تغییر اجتماعی هستند، عاملان اجتماعی در جهت بازتولید مجدد ساخت اجتماع (نظام سیاسی اجتماع موجود) فعالند و به نوعی کنش سنتی در جامعه حاکم است. در حالی که در جوامعی که ساخت اجتماع دارای ضریب تواناسازی بیشتری برای تغییر اجتماعی است و وزن عاملان اجتماعی متمایل به تغییر اجتماعی در تحلیل نهایی بیشتر است، کنش ابزاری در جامعه مسلط‌تر و عاملان اجتماعی بیشتر می‌توانند ساختار اجتماعی موجود را تغییر و اجتماع ملی را شکل دهند؛

بر اساس الگوی بازنمایی وجود شناختی پیشنهادی، علاوه بر شرایط ساختاری و میزان قدرت عاملیت عاملین اجتماعی، نظام تمایلات و ظرفیت عاملین اجتماعی در تعیین ماهیت ایجاد اجتماع

ملی، در جهت تغییر اجتماعی نقش اساسی دارد. در حقیقت حتی با فرض ضریب تواناسازی بالای ساختار، در صورت فراهم نبودن تمایلات مثبت یا ظرفیت کنشگران اجتماعی در جهت ایجاد اجتماع ملی، ساختار پیشین بازتولید نخواهد شد. بنابراین علاوه بر ماهیت ساختار اجتماعی، نظام تمایلات کنشگران در جهت ایجاد یا عدم ایجاد اجتماع ملی، روند تغییرات اجتماعی را مشخص می‌کند.

قضیه ۱۰: عاملان اجتماعی در هر اپیزود تعادل با توجه به میزان دسترسی یا وجود شرایط ساختاری مناسب و نظام تمایلاتی فردی خود دارای "توانش عاملیتی" (قدرت عاملیتی) متفاوت در جهت ایجاد اجتماع ملی هستند.

در این قضیه "توانش عاملیتی" به‌عنوان تابعی از ماهیت ساختار موجود و نظام تمایلاتی و ظرفیت‌های وجودی کنشگران اجتماعی تعریف می‌شود که امکان عملکرد مستقل کنشگر در جهت بسط یا بازتولید ساختاری و ایجاد اجتماع ملی را فراهم می‌سازد. برای درک بهتر توانش عاملیتی، با الهام از نظر کمپبل^۱ (۲۰۰۹) بین "قدرت عاملیت" (Power of Agency) و "قدرت عاملیتی" (Agentic Power) تمایز قائل می‌شویم. در این‌جا قدرت عاملیت به منابع و فرصت‌های ساختاری در دسترس عامل و قدرت عاملیتی به توانش عاملیتی و ظرفیت و تمایل کنشگر به "کردار اجتماعی" اشاره دارد. بنابراین در تحلیل نهایی، تشکل اجتماع ملی به قدرت عاملیتی کنشگران در هر جامعه‌ای مربوط می‌شود. قدرت عاملیتی همزمان نشانگر ضریب تواناسازی ساختار و تمایلات مثبت کنشگر برای ایجاد ساخت جدید و شکل‌گیری اجتماع ملی است.

الگوی بازنمایی وجود شناختی پیشنهاد شده ماهیتی تاریخی برای این فرایند قائل است. بر این اساس ساختار بستر و شرایط کنش عاملیتی را جهت تولید/بازتولید اجتماعی فراهم می‌آورد. با این حال این امر در موقعیت‌های زمانی - مکانی مختلف می‌تواند دارای تفاوت باشد. در حقیقت ماهیت ساختار اجتماعی و نوع غلبه کنش ابزاری یا سنتی ماهیت تغییر را در شرایط زمانی - مکانی خاص تعیین می‌کند. به‌عقیده گیدنز تعادل بین محدودکنندگی و تواناسازی به طور عمده برای افراد در بخش‌های مختلف جامعه متفاوت است (جانسون، ۲۰۱۰: ۴۶۸). بنابراین ماهیت رابطه ساختار و عاملیت در جوامع مختلف و بخش‌های مختلف یک جامعه دارای تفاوت است. با توجه به ماهیت ساختارهای اجتماعی و نوع غلبه کنش‌های ابزاری یا سنتی در جامعه، تولید یا بازتولید ساختارهای اجتماعی ماهیتی منحصر به فرد خواهد گرفت. بنابراین عاملیت و ساختار دارای ضرایب یکسانی در تمام جوامع نیستند و نقش آن‌ها در وضعیت هر جامعه متفاوت است. در حقیقت قدرت علی عاملیت

¹ . Colin Campbell

و ساختار حتی در یک جامعه در طول زمان ثابت نیست، بلکه با توجه به فاز و شرایط جامعه متفاوت خواهد بود. بر این اساس

قضیه ۱۱: "قدرت عاملیتی" کنشگران اجتماعی (فردی یا جمعی) می‌تواند در طی زمان افزایش یا کاهش یابد. این امر به دلیل تغییراتی است که در ساختار اجتماعی و نظام تمایلاتی کنشگران رخ می‌دهد. بنابراین در مواردی که جامعه تغییرات ساختاری عمیقی (مانند مدرنیزاسیون) را تجربه نماید، یا حوادث خاصی جامعه را وارد فاز جدیدی نماید، قدرت عاملیتی کنشگران اجتماعی در روند تشکیل اجتماع ملی می‌تواند تغییر نماید.

بنابراین:

قضیه ۱۲: اجتماع ملی در هر جامعه‌ای در یک دوره زمانی خاص از برابند رابطه ساختار و عاملیت بروز می‌کند. این دوره زمانی خاص در هر جامعه متفاوت است؛

بر اساس قضایای فوق ماهیت رابطه بین عاملیت و ساختار در ایجاد ساختارهای جدید اجتماعی در طول زمان می‌تواند تغییر نماید. این که اجتماع ملی در مقطعی خاص از زمان بروز پیدا می‌کند نتیجه تاثیر همزمان شرایط مناسب ساختاری در تواناسازی و افزایش قدرت عاملین اجتماعی و وجود تمایل اجتماعی در کنشگران برای ایجاد اجتماع ملی است. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که هر چند در تمام دوره های زمانی می‌توان عناصری از تغییر اجتماعی را در ساختارهای اجتماعی یا کنشگران مشاهده کرد ولی ایجاد یک ساخت جدید تنها هنگامی مسیر است که ضریب تواناسازی ساختار برای تغییر، بیشتر از ضریب محدود کنندگی آن و نظام تمایلات کنشگران، آن‌ها را بیشتر به سمت کنش ابزاری هدایت نمایند تا کنش سنتی. بر این اساس

قضیه ۱۳: تشکیل اجتماع ملی فرایندی تاریخی است. البته مدت این فرایند با توجه به عناصر ساختاری و عاملیتی در جوامع مختلف متفاوت است. در جوامعی که تشکیل اجتماع ملی، در مدت کوتاه و فارغ از اقتضائات ساختی و عاملیتی باشد، اجتماع ملی با چالش‌های بیشتری مواجه خواهد بود؛

بطور خلاصه بر اساس الگوی بازنمایی وجودشناختی ارائه شده، ایجاد اجتماع ملی حاصل ترکیب وجودی ساختار مناسب با ضریب تواناسازی بالا برای تجهیز عاملین اجتماعی و تمایل کنشگران اجتماعی در استفاده از ظرفیت عاملیت خود برای ایجاد ساخت جدید یعنی اجتماع ملی است. بر این اساس با توجه به کاربرست اصول نظری الگوی بازنمایی در شکل‌گیری اجتماعی ملی می‌توان دید که شکل‌گیری اجتماع ملی (ملت) بر اساس سنت‌های جامعه‌شناسی و مبانی نظری این رشته قابل تحلیل است. بررسی نظریه‌های مختلف ارائه شده در حوزه شکل‌گیری ملت‌ها نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان مختلف توجهات متفاوتی به نقش عاملیت و ساختار در تشکیل ملت

داشته‌اند. عده‌ای نقش اصلی را به ساختارهای اجتماعی داده‌اند، در این دسته نظریه‌پردازانی چون روسو، هردر، گیرتز، شیلز، اندرسون، نیرن، هکتر، بندیکس، اسمیت و آرمسترانگ قرار دارند، عده‌ای دیگر نقش بیشتر را به عاملیت‌های اجتماعی (فردی یا جمعی) داده‌اند، در این دسته نظریه‌پردازانی چون وبر، براس، برولی، تیلی و روکان قرار دارند. گروه سوم نیز دیدگاهی ترکیبی دارند و در نظریه آنها می‌توان به نوعی رابطه عاملیت و ساختار را در تشکیل اجتماع ملی دید، در این دسته نظریه‌پردازانی چون کوهن، کانر، استون-واتسون، گلنر، گرینفلد، مور، هابزباوم، مان، گیدنز و کدوری قرار دارند^۱ (برای بررسی این نظریات مراجعه شود به اکبری ۱۳۹۱).

بحث و نتیجه‌گیری:

مرور دیدگاه‌های نظری و کاربردهای تجربی آن‌ها در روند تشکیل اجتماعات ملی (ملت‌ها) غلبه رویکردهای سیاسی و انسان‌شناختی را نشان می‌دهد که با رویکردی تقلیلی بر یک عامل کلی متمرکز و به تبیین تشکیل اجتماعات ملی پرداخته‌اند. بررسی تشکیل اجتماع ملی با رویکرد جامعه‌شناسی نشان داد که جامعه‌شناسی نه تنها قدرت تحلیل تشکیل اجتماع ملی را دارد بلکه با توجه به عناصر نظری خود قابلیت ایجاد رهیافت تلفیقی و جامع را دارد. رهیافتی که نه تنها قادر به ارائه عناصری جدید در تحلیل شکل‌گیری ملت‌هاست بلکه قابلیت ادخال عناصر سایر نظریه‌ها را نیز دارد. آن‌چه که در این امر باید مد نظر قرار گیرد پرهیز از تقلیل‌گرایی و تکیه بر چند بعدی‌نگری به‌عنوان اصل پایه‌ای در تحلیل پدیده‌های کلانی چون تشکیل اجتماع ملی است. هر چند هر کدام از سنت‌های نظری مختلف جامعه‌شناسی می‌توانند افقی را در تبیین تشکیل اجتماع ملی ترسیم نمایند اما رویکردهای ترکیبی به‌ویژه رویکرد تلفیقی عاملیت و ساختار از قدرت تحلیلی بالایی برخوردار است. این دیدگاه‌های ترکیبی و قضایای نظری مستخرج از آن‌ها امکان می‌دهند تا انواع پدیده‌های اجتماعی کلان و از جمله تشکیل اجتماعات ملی الف) به صورتی چند بعدی ب) با توجه به اقتضانات بسترهای اجتماعی مختلف ج) در دامنه تاریخی و طولانی مدت مورد بررسی قرار گیرند. برای این منظور الگوی بازنمایی به منظور ترسیم نقشه مفهومی شکل‌گیری اجتماع ملی پیشنهاد شد تا بر اساس آن بتوان عناصر اصلی نظری این الگو را در تغییرات اجتماعی کلان در فرایند شکل‌گیری اجتماع ملی مورد بررسی قرار داد. بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان عناصر الگوی بازنمایی وجودشناختی اجتماعی ارائه شده را بصورت خلاصه چنین بیان نمود:

^۱. نوع مواجهه نظریه‌پردازان اجتماع ملی (ملت) با مساله عاملیت و ساختار در مقاله دیگری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱) شکل‌گیری اجتماع ملی به‌عنوان یکی از پدیده‌های اجتماعی تابعی از رابطه همزیگری ساختار و عاملیت است. ساختاری که دارای عناصر ساختاری مناسب جهت تجهیز کنشگران اجتماعی متمایل به تغییر در جهت ایجاد ساخت جدید اجتماعی است و عاملیتی که دارای نظام تمایلی و ظرفیت مثبت در تغییر ساخت موجود و ایجاد ساخت جدید یعنی اجتماع ملی است.

۲) در هر جامعه‌ای همزمان هم عناصر مناسب تغییر اجتماعی وجود دارد و هم عناصر تحدید کننده و مشروط ساز این روند. همچنین همزمان دسته‌ای از عاملین اجتماعی فعال در جامعه خواهان و متمایل به تغییر و ایجاد ساخت جدید و عده‌ای خواهان حفظ وضع موجود هستند.

۳) بنابراین شکل‌گیری اجتماع ملی به‌عنوان یک تغییر ساختی (و نه یک تغییر صوری) وقتی میسر است که عناصر ساختاری مناسب تغییر و عاملین اجتماعی متمایل به تغییر اجتماعی از وزن بیشتری نسبت به عناصر ساختی محدودکننده و عاملین خواهان حفظ وضع موجود، برخوردار باشند.

بر این اساس به‌طور کلی با استعانت از الگوی بازنمایی ارائه شده می‌توان قضایای نظری زیر را به‌عنوان قضایای نظری روند شکل‌گیری اجتماع ملی (ملت)^۱ ترسیم کرد:

تشکیل اجتماع ملی تابعی است از:

۱- تعامل و همزیگری ساختار و عاملین اجتماعی که خود تابعی است از:

۱-۱. وجود ساختار (داخلی و خارجی) مساعد برای تشکیل اجتماع ملی

۱-۱-۱. وجود عناصر ساختاری و آرایش هندسی مناسب برای تشکیل اجتماع ملی

۱-۲. وجود عاملین اجتماعی خواهان تغییر و جایگزینی ساختار جدید (اجتماع ملی) به جای ساختار موجود که خود تابعی است از:

۱-۲-۱. قدرت عاملیتی بالای عاملین اجتماعی که خود تابعی است از:

۱-۲-۱-۱. ظرفیت تواناسازی بالای ساختار اجتماعی موجود

۱-۲-۱-۲. تمایل عاملین اجتماعی به تغییر ساختار موجود و ایجاد اجتماع ملی

۱-۲-۱-۳. وجود ظرفیت عاملیتی برای عملکرد اجتماعی

۲- تشکیل اجتماع ملی برابندی از تعامل تاریخی درون‌زای ساختار و عاملیت‌های اجتماعی است که خود تابعی است از:

۱-۲. وجود شرایط ساختاری و شرایط عاملیتی داخلی مساعد

^۱ قضایای ارائه شده قابلیت کاربرد در تبیین تغییرات سایر پدیده‌های اجتماعی کلان را دارند.

۲-۲. بالاتر بودن وزن شرایط ساختاری و شرایط عاملیتی مساعد برای شکل‌گیری اجتماع ملی در برابر شرایط ساختاری و شرایط عاملیتی نامساعد همچنان که در قضایای فوق مشاهده می‌شود تشکیل اجتماع ملی از طریق تعامل تاریخی درون‌زای ساختار و عاملین داخلی صورت می‌گیرد. بدیهی تفاوت این عناصر در ملت‌های مختلف باعث گردیده تا ملت‌های مختلف به درجات مختلف حائز صفت ملت‌مندی^۱ گردند.

منابع

- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم: تشریح نظری نظم اجتماعی*، تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۹۳)، *تحلیل نظری و تطبیقی در جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود و همکاران (۱۳۸۰)، *هویت‌های قومی و رابطه آن با هویت ملی در ایران*، تهران: وزارت کشور (معاونت امور اجتماعی و شوراها).
- ریتزر، جورج (۱۳۹۳)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳)، *ملیت*، ترجمه داود عزایاق زندی، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- همیلتون، گری جی (۱۳۸۵)، *تاریخ نو در جامعه‌شناسی*، در *تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آفاجری، تهران: انتشارات کویر.
- وویاچیچ، ولیکو (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی*، در *الکساندر ماتیل (ویراستار)*، *دایره‌المعارف ناسیونالیسم*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- Anderson, B. R. O. (1991). *Imagined communities Reflections on the origin and spread of nationalism*. London u.a Verso.
- Anthias, F., Yuval-Davis, N., & Cain, H. (1993). *Racialized boundaries: Race, nation, gender, colour and class and the anti-racist struggle*. London: Routledge.
- Archer, M. S. (1995). *Realist social theory, the morphogenetic approach*. Cambridge Cambridge University Press.
- Bhaskar, Roy. (1998). Societies. In Archer, M, Roy Bhaskar, Andrew Collier, Tony Lawson and Alan Norrie (editor). *Critical realism Essential readings. Critical realism--interventions*. London Routledge.
- Calhoun, C. (2007). *Nations Matter Citizenship, Solidarity and the Cosmopolitan Dream*. New York Routledge.
- Campbell, C. (2009). Distinguishing the Power of Agency from Agentic Power: A Note on Weber and the "Black Box" of Personal Agency. *Sociological Theory*, 27, 4, 407-418.

¹. Nationhood

Connor, Walker (2005). The dawning of nations. In Atsuko Ichijo and Gordana Uzelac (editor). *When is the Nation towards an Understanding of Theories of Nationalism?* New York Routledge.

Conversi, Daniele (2007) Mapping the Field: Theories of Nationalism and the Ethnosymbolic Approach. In Grosby, S. E., & Leoussi, A. S (editor). *Nationalism and ethnosymbolism History, culture and ethnicity in the formation of nations*. Edinburgh Edinburgh University Press.

Dawa Norbu (1992). *Culture and the politics of Third World nationalism*. London Routledge.

Hale, Henry E. (2008). *The Foundations of Ethnic Politics Separatism of States and Nations in Eurasia and the World*. Cambridge Cambridge UP. Print.

Hearn, J (2006). *Rethinking Nationalism a Critical Introduction*. New York Palgrave Macmillan.

Hing, Lee Kam, (2005), writing Malaysia's Contemporary History. In Wang, G., & Institute of Southeast Asian Studies (editor). *Nation-building: Five Southeast Asian histories*. History of nation-building series. Singapore: Institute of Southeast Asian Studies.

James, P (2006). *Globalism, nationalism, tribalism Bringing theory back in. Towards a theory of abstract community*, v. 2. London Sage.

Johnson, D. Paul. (2010). *Contemporary Sociological Theory, an Integrated Multi-level Approach*. Gardners Books.

Jubulis, Mark A. (2007). The persistence of the Baltic nations under Soviet rule: an ethnosymbolist critique of modernist perspectives on the breakup of the USSR. In Young, M., Zuelow, E., & Sturm, A. (2007). *Nationalism in a global era, the persistence of nations*. New York Routledge.

Keitner, C. I. R (2007). *The paradoxes of nationalism The French Revolution and its meaning for contemporary nation building*. SUNY series in national identities. Albany, NY State University of New York Press.

Lichtenberg, Judith (1999). How Liberal Can Nationalism Be? In Beiner, R (editor). *Theorizing nationalism*. SUNY series in political theory. Albany, NY State University of New York Press.

MacRailld, D. M., & Taylor, A. (2004). *Social theory and social history*. Houndmills, Basingstoke, Hampshire Palgrave Macmillan.

Manicas, P. T. (2006). *A realist philosophy of social science Explanation and understanding*. Cambridge, UK Cambridge University Press.

McCrone, D (1996). *Understanding Scotland The sociology of a stateless nation*. London Routledge.

Ryan, Michael. (2005). agency-structure integration. In Ritzer, George (editor). *Encyclopedia of social theory*, Vol. 1. Thousand Oaks [u. a. Sage.

Smith, Anthony D, (1998). *Nationalism and modernism A critical survey of recent theories of nations and nationalism*. London Routledge.

Smith, Anthony D, (2007), Nations in Decline? The Erosion and Persistence of Modern National Identities. In Mitchell Young, Eric Zuelow, Andreas Sturm (editor), *Nationalism in a Global Era: The Persistence Of Nations*, London, New York: Routledge,

Smith, Anthony D, (2008). *The cultural foundations of nations Hierarchy, covenant and republic*. Malden, MA, USA Blackwell Pub.

Tamir, Y (1993). *Liberal nationalism. Studies in moral, political, and legal philosophy*. Princeton, N.J. Princeton University Press.

Udehn, L. (1996). *The limits of public choice a sociological critique of the economic theory of politics*. London Routledge.

Uzelac, Gordana and Atusko Ichijo (2005). Conclusion: so, when is the nation? In Atsuko Ichijo and Gordana Uzelac (editor). *When is the Nation towards an Understanding of Theories of Nationalism?* New York Routledge.

Uzelac, Gordana. (2002). the Morphogenesis of Nation. In Malesević, S., & Haugaard, M. (ed). *Making sense of collectivity Ethnicity, nationalism, and globalisation*. Interpreting the modern world. London Pluto Press.

Van Den Berghe, Pierre L (2005). Ethnies and nations: genealogy indeed. In Atsuko Ichijo and Gordana Uzelac (editor). *When is the Nation towards an Understanding of Theories of Nationalism?* New York Routledge.

Zahle, Julie. (2007). Holism and Supervenience. In Turner, S. P., & Risjord, M. W. (editor). *Philosophy of anthropology and sociology*. Amsterdam ElsevierNorth-Holland.

